

# آزادی مذهب از دیدگاه اسلام و حقوق بشر

مرتضی الیاسی<sup>#</sup>

## مقدمه

دو ماده هجدهم و نوزدهم اعلامیه حقوق بشر، در زمینه آزادی مذهب و عقیده است، با توجه به این مطلب اگر فردی یا جامعه‌ای بخواهد مذهبی را انتخاب و بر اساس وظایف مذهبی خود رفتار نماید در بعضی از موارد با مقررات این اعلامیه به تعارض می‌انجامد، به خصوص وظایفی چون مجازات مرتد و یا جهاد در راه دین خدا. در این نوشتار به بیان چند مطلب می‌پردازیم.

## فصل اول: مفهوم آزادی

کلمه آزادی با معنایی که از آن اراده می‌شود چند قرن است که بر سر زبان‌ها افتاده است و شاید علت آن جنبش نوگرایی اروپایی باشد که چند قرن قبل به وجود آمد، لیکن مفهوم و معنای آن از زمان‌های قدیم در اذهان بود (علامه طباطبایی) در عین حال که قرن‌ها است این کلمه بر سر زبان‌ها است و در معرفت بشری جایگاه خاصی را پیدا نموده، ابهام زیادی آن را در بر گرفته است و به جهت همین ابهام سوء استفاده‌های زیادی از آن شده و می‌شود.

بسیاری از دانشمندان در صدد بر آمدند تا مفهوم آزادی را از پرده ابهام بیرون آورند و بشر را از این سر در گمی برهانند، لیکن هرگز نتوانستند بر یک مفهوم واحد اتفاق حاصل نمایند و این عدم اتفاق نظر و اختلاف بر سر مفهوم آزادی نیز به نوبه خود ایجاد مشکلاتی کرده است.

# مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد نراق.

به نظر استاد مصباح یزدی، آزادی دوازده معنا دارد که در زیر به این معانی اشاره می‌شود:

#### ۱. آزادی اراده به معنای اختیار

این معنا، برداشتی فلسفی و مبنای تکلیف و ثواب و عقاب انسان و مسئولیت‌های فردی و اجتماعی او است و ارتباط کمی با مباحث فلسفه حقوق دارد.

#### ۲. آزادی و استقلال وجودی

این مفهوم مستلزم رفع هرگونه مسئولیت از انسان بوده و وابستگی وجودی انسان رانفی می‌کند. بر همین اساس هم مردود شناخته شده است. این معنا و مفهوم نیز با مباحث فلسفه و علم حقوق مرتبط است.

#### ۳. عدم تعلق فطری انسان به اشیا و امور

این مفهوم اساساً مردود است و رابطه‌ای با مباحث حقوقی ندارد.

#### ۴. دل نبستن به چیزها و کارها

این مفهوم نیز به جهت محال بودن مقبول نیست و ربطی به مباحث حقوقی ندارد.

#### ۵. دل نبستن به موانع استكمال

رشد و تعالی انسان در گرو چنین مفهومی از آزادی است که مفهومی اخلاقی است.

#### ۶. آزاد گذاشتن کسی که تحت تربیت است

اثبات ورد این مفهوم که معنایی روان شناختی از آزادی است، مباحث ویژه خود را می‌طلبد.

در بین مفاهیمی که تاکنون از آزادی ذکر شد، تنها معانی اول و دوم با مباحث علم و فلسفه حقوق ارتباط دارند، ولی مفهومی‌هایی که از این پس ذکر می‌گردد ارتباط مستحکمی با مباحث حقوقی دارند، در نتیجه ما در بحث خود می‌توانیم از آنها بهره‌مند شویم.

#### ۷. استقلال در شخصیت حقوقی

این مفهوم که همان نفی بردگی است، اگر از باب معیارهای ظاهری باشد، یعنی از این باب که هیچ فرد انسان را نمی‌توان از جهت رنگ خاص، جنس خاص یا زبان و فرهنگ خاص برده قرار داد، پذیرفته است، لیکن همان‌طور که در مباحث فقهی مورد بحث است، در اسلام بردگی به طور کل ملغی نیست و هنوز هم زمینه‌هایی برای بردگی موجود است که از جمله این زمینه‌ها مسئله جهاد ابتدایی است، که اگر فردی از کفار در اثر جهاد ابتدایی مسلمانان به اسارت در آمد، به استرقاق یا بردگی در می‌آید. البته این که

جهاد ابتدایی در چه شرایطی محقق می‌شود بحث دیگری است که در جای خود باید مطرح شود.

### ۸. آزادی از اطاعت انسان دیگر

این مفهوم را به صورت مطلق نمی‌توان پذیرفت. اطاعت پذیری در زندگی اجتماعی یک اصل است و الا مفاسدی دامن گیر اجتماع بشری می‌شود که باعث متلاشی شدن نظام اجتماعی و حتی نظام آفرینش خواهد شد. به تعبیر استاد مصباح «بشر اصالتاً فقط در برابر خدای متعال مسئول است و اگر در مقابل موجود دیگری هم مسئولیت دارد ناشی از همان مسئولیت خدایی است»<sup>۱</sup>.

### ۹. آزادی در التزام به قانون و اطاعت از حاکم

چون زندگی اجتماعی را نمی‌توان نفی کرد و هر زندگی اجتماعی عملاً به تعارضات و اختلافات منجر خواهد شد و تنها چیزی که زندگی اجتماعی را هموار می‌کند قانون است و اثر بخشی قانون زمانی است که اولاً: اجرا شود و ثانیاً: جامعه بشری خود را ملزم و ملتزم به آن بداند و تمام اینها خود نیاز به دستگاه برتری به نام حکومت دارد و حکومت بدون حاکم میسر نیست، بنابراین، این مفهوم آزادی نیز مردود است. «از دیدگاه اسلام فقط قانونی اعتبار و مشروعیت دارد که منتهی به خدای متعال شود»<sup>۲</sup> وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُّبِينًا<sup>۳</sup>؛ «برای هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه جایز نیست که وقتی خدا و رسولش به امری حکم فرمودند در امرشان مختار باشند و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی نماید به گمراهی آشکاری دچار خواهد شد».

به تصریح این آیه شریفه انسان باید به حکم و قانون الهی و در مرتبه پایین‌تر به حکم رسول خدا ملتزم باشد و از این جهت آزادی ندارد.

### ۱۰. آزادی انسان‌ها در وضع قوانین و نصب حکام

در فرهنگ اسلامی این مفهوم پذیرفته نیست، چون سیر سعادت و کمال انسان‌ها و بشریت مسیری مشخص و غیر قابل تغییر است و قانونی که می‌خواهد بشر را به آن سمت هدایت نماید، نیز باید محدوده خاصی داشته باشد. بنابراین، هر قانونی نمی‌تواند بشر را به سوی منزل سعادت سوق دهد. «حق تعیین قانون و حاکم از آن خدای متعال است و در مواردی که خدای متعال وضع قانون یا نصب حاکم فرموده است پاره‌ای از

۱. همان.

۲. همان.

۳. احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

افراد با شرایط خاصی می‌توانند وضع قانون یا نصب حاکم کنند»<sup>۱</sup> که این افراد هم منحصر در پیامبران و اولیای معصوم (ع) می‌باشند، چون تنها آنها در سلسله هستی حق ولایت بر بشریت را دارند.

### ۱۱. آزادی و زندگی فردی (عدم مداخله قانون در احوال شخصیه)

بر اساس این مفهوم، بر فرض که بپذیریم انسان در زندگی اجتماعی خود محدودیت‌هایی دارد، در زندگی داخلی و فردی خود آزاد مطلق است و هیچ‌گونه مسئولیتی ندارد و قانون نمی‌تواند در زندگی شخصی فرد داخل شود و او را محصور در دایره امر و نهی کند.

استاد مصباح در رد این مفهوم از آزادی می‌فرماید:

«اگر منظور قوانین حقوقی است این سخن درست است ولی اگر منظور قوانین اخلاقی و تکالیف شرعی است نادرست است»<sup>۲</sup>.

بنابراین، انسان حتی در زندگی شخصی و داخلی خود نیز چندان آزاد نیست.

### ۱۲. آزادی در چهار چوب قوانین اجتماعی صحیح

همه ادیان الهی به خصوص دین اسلام سعی دارند این مفهوم آزادی را به بشر تفهیم نمایند تا بشر از این نوع آزادی برخوردار گردد، بر خلاف حکومت‌های مستبد و خودکامه که این نوع آزادی را سزاوار اهداف پلید و قدرت طلبانه خود می‌پندارند. در اینجا بحثی را که استاد علامه جعفری در زمینه آزادی و مفهوم آن ارائه فرموده‌اند خاطر نشان می‌سازیم.<sup>۳</sup>

از نظر برخی نویسندگان: «آزادی یعنی من می‌توانم این کار را انتخاب کنم و می‌توانم آن کار را انتخاب کنم».

ایشان در مورد این تعریف می‌فرمایند: «این یک احساس سطحی است که نمی‌تواند بیان‌کننده معنای حقیقی آزادی باشد».

بعد از ذکر این مطلب در تبیین معنای آزادی از سه کلمه استمداد می‌جویند که عبارتند از: ۱. رهایی؛ ۲. آزادی؛ ۳. اختیار.

در تعریف‌هایی می‌نویسند: «رهایی؛ باز شدن قید از مسیر جریان اراده به طور نسبی است».

۱. همان.

۲. همان.

۳. محمدتقی جعفری، حقوق جهانی بشر، ص ۴۰۲.

در تعریف و تبیین آزادی ابتدا آزادی را به دو درجه دسته‌بندی می‌کنند که عبارتند از:

الف) آزادی طبیعی محض

ب) آزادی تصعید شده

«آزادی طبیعی محض عبارت است از توانایی انتخاب یک هدف از میان اشیایی که ممکن است به عنوان هدف منظور شوند و یا انتخاب یک وسیله از میان اشیایی که ممکن است وسیله تلقی شوند». ایشان این درجه از آزادی را فوق حالت رهایی می‌دانند.

در تعریف آزادی تصعید شده می‌فرمایند «نظاره و سلطه شخصیت بر دو قطب مثبت و منفی کار» این درجه را نیز بسیار از رهایی بافاصله می‌دانند. در نهایت اختیار را این گونه تعریف می‌کنند: «اختیار عبارت است از اعمال نظاره و سلطه شخصیت بر دو قطب مثبت و منفی کار یا ترک شایسته با هدف‌گیری خیر».

همان گونه که ملاحظه می‌شود در تعاریفی که استاد جعفری ارائه دادند، اختلاف رهایی و اختیار با آزادی کاملاً روشن می‌شود، چرا که در رهایی صرفاً مانع برطرف شده است، اما آیا زمینه و اقتضای اعمال اراده وجود دارد یا نه، معلوم و مشخص نیست، و در آزادی نه تنها مانع برطرف شده است، بلکه زمینه و اقتضای اعمال اراده وجود دارد و اختیار همان درجه دوم آزادی است با جهت ارزشی، یعنی آزادی در مفهوم خود هیچ بار ارزشی ندارد، ولی اختیار بار ارزشی دارد.

## فصل دوم: قلمرو آزادی

سخن این است که یک فرد تا چه حد باید آزاد باشد؟ قانون یا حکومت تا چه حد می‌توانند آزادی افراد را محدود کنند؟ و آیا بشر آزاد مطلق است؟

آنچه مسلم است این است که کسی نمی‌تواند قائل به آزادی مطلق باشد و مکاتب مختلف در محدوده آزادی نظریات مختلفی ارائه داده‌اند. نکته‌ای که باید تذکر داد، این است که آزادی فلسفی را کاملاً باید از مباحث حقوقی، جدا کرد؛ یعنی نمی‌توانیم بگوییم بشر از نظر فطرت و خلقت آزاد خلق شده، پس در زمینه‌های دیگر آزاد مطلق است. آزادی فلسفی را نباید با دیگر جنبه‌های آزادی خلط کرد.

در عین حال برخی دانشمندان غربی این اشتباه را مرتکب شده‌اند که ذیلاً به چند نمونه از آن اشاره خواهد شد:

روسو فرانسوی می‌گوید: «همه افراد بشر آزاد و مساوی آفریده شده‌اند و کسی که از

آزادی صرف نظر نماید، از مقام آدمیت، از حقوق و حتی از وظایف بشری صرف نظر کرده و هیچ چیزی نمی‌تواند این خسارت را جبران نماید.<sup>۱</sup>

جان لاک انگلیسی می‌گوید: «این آزادی از قدرت مطلق خود سر، چنان ضروری و چنان با اساس هستی ما مربوط است که اگر آن را از دست بدهیم بقا و هستی خود را از دست داده‌ایم؛ زیرا بقای آدمی با خود او نیست تا بتواند با پیمان بستن و با رضا و رغبت در قید بندگی درآید.»<sup>۲</sup>

پیشرفت چنین تفکرات موجب پیدایش نظام لیبرالیسم در جهان غرب شده که معتقد است اگر منافع فرد و آزادی‌های او در جامعه به طور کامل تأمین شود این امر خود به خود به تأمین مصالح اجتماعی نیز منجر می‌شود.

این که در جوامع غربی شاهد قربانی شدن ارزش‌های والای انسانی هستیم به خاطر سوء استفاده‌ای است که حاکمان این جوامع از مضامین نظریات امثال روسو و جان لاک کرده‌اند.

آیت الله جوادی آملی می‌نویسند:

«تفاوت است میان آزادی تکوینی و آزادی تشریحی انسان، آزادی تکوینی به این معنا است که در نظام آفرینش، انتخاب راه و عقیده اجبارپذیر نیست... اما از این آزادی تکوینی نمی‌توان چنین برداشت کرد که انسان در مرحله تشریح هم بتواند به هر سو که خواست میل کند.»<sup>۳</sup>

در همین مورد استاد مصباح در پاسخ به این سؤال که آیا هیچ‌گاه از این اصل عدول می‌شود و آزادی آدمیان محدود می‌شود، می‌نویسند: «چیزی که آزادی فرد را محدود می‌کند، مصالح مادی و معنوی جامعه است» این درست در نقطه مقابل چیزی است که جهان غرب به عنوان آزادی مطرح می‌کند و در اعلامیه جهانی حقوق بشر متبلور می‌شود. آزادی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است بازگشت به آزادی مطلق انسان دارد. تنها محدودیت آن، این است که لطمه‌ای به آزادی دیگران وارد نکند، همان چیزی که آنان را در دامن مفسد انداخته و هرج و مرج جنسی را سبب شده است. این در حالی است که اگر محدوده آزادی را عدم اضرار به مصالح مادی و معنوی جامعه بدانیم، هر نوع هرج و مرجی به خصوص هرج و مرج جنسی مخالف مصالح معنوی جامعه خواهد بود. به تعبیر استاد مصباح: «در واقع نزاع ما و اعلامیه نویسان بر سر مبنایی است

۱. اسماعیل منصوری لاریجانی. سیر تحول حقوق بشر، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۱۶۱.

۳. فلسفه حقوق بشر، ص ۱۹۵.

که در باب تعریف قانون صحیح و معتبر داریم، ما قانون معتبر را قانونی می‌دانیم که مطابق مصالح واقعی انسان‌ها باشد و آنان قانونی را معتبر می‌دانند که موافق با خواسته‌های انسانی آدمیان باشد.<sup>۱</sup>

در واقع می‌توان گفت: «همان طبیعتی که اراده و عمل را به انسان داده، همو اراده و عمل را در ظرف تعارضات اجتماعی محدود و مقید می‌کند».<sup>۲</sup>

اگر آزادی که سرمایه تکامل انسان است، مهار نشود، انسان را به هلاکت می‌افکند و نه تنها با آزادی بی‌قید و شرط، انسان سدّ راه رشد و تعالی خود خواهد شد، بلکه دیگران را نیز از رشد و کمال باز خواهد داشت به تعبیر دیگر:

«آزادی با دو شرط می‌تواند با عظمت‌ترین وسایل شکوفایی مغز و روان انسانی باشد، اول این که آزادی نباید مانع حرکت انسان به سوی کمال شود؛ یعنی نباید احساس لذت بخش آزادی ما را از حکمت وجودیمان غافل سازد و بایستگی‌ها و شایستگی‌های ما را در مسیر حیات معقول نادیده بگیرد. دوم این که آزادی در هیچ مرحله نباید مخمل آزادی طبیعی محض و آزادی تصعید شده و اختیار دیگران که بدون مزاحمت در شکوفایی مغز و روان به کار افتاده‌اند باشد».<sup>۳</sup>

### بخش دوم: مفهوم دین

سؤال اساسی در این بحث این است که اساساً دین چیست؟ در جواب باید از دو جنبه به بررسی مفهوم دین بپردازیم:

۱. جنبه لغوی؛ ۲. جنبه اصطلاحی.

#### فصل اول: دین از نظر لغت

در لغت کلمه دین گاه از فعل متعدی بنفسه گرفته می‌شود «دانه یدنیه»، و گاه از فعل متعدی به «لام» گرفته می‌شود «دان له»، و گاه از فعل متعدی به «باء» «دان به» که معانی این سه با هم فرق می‌کنند.

دانه دینا: یعنی حکم کرد او را، سیاست کرد او را و تدبیر کرد آن را و احیا کرد او را، محاسبه کرد آن را، در شأن او قضاوت کرد و مجازاتش کرد و مکافاتش کرد. بنابراین،

۱. جزوه حقوق و سیاست، ج ۲، ص ۱۹۸۹ به بعد.

۲. سیدمحمدحسین طباطبایی، میزان، ج ۴، ص ۱۱۶.

۳. محمدتقی جعفری، حقوق بشر، ص ۴۰۲.

دین در این استعمال به معنای ملک و تصرف در سیاست و تدبیر و حکم و اجبار و محاسبه و مجازات که شأن پادشاهان است آمده است و آیه شریفه «مالک يوم الدين» از همین بابت است.

«دان له» یعنی اطاعت کرد او را و خضوع کرد برای او، و این معنای دوم ملازم معنای اول است بدین صورت که «دانه فدان له» یعنی او را اجبار بر اطاعت کرد، او هم خضوع و اطاعت کرد.

«دان بالشیء» یعنی آن چیز را دین و مذهب خود اتخاذ کرد، معتقد به آن شد و متخلّق به آن گردید. بنابراین دین به این معنا مذهب و طریقه‌ای است که فرد از نظر علمی و نظری بر اساس آن سیر می‌کند. این معنای سوم هم لازم دو استعمال قبل است. اجمالاً می‌توان گفت کلمه دین نزد عرب اشاره دارد به رابطه بین دو طرف که یکی دیگری را تعظیم و خضوع می‌کند. همه معانی بر محور معنایی لزوم انقیاد دور می‌زند، چرا که استعمال اول دین همان الزام انقیاد است و در استعمال دوم دین همان التزام به انقیاد است و در استعمال سوم دین همان اصلی است که فرد ملتزم است مطیع آن باشد و دین به فتح دال نیز همین معنایی لزوم را می‌رساند با این تفاوت که دین در اصل الزام ادلی را در بر دارد و دین الزام مالی را.

### فصل دوم: دین از نظر اصطلاح

از نظر اصطلاح بین دانشمندان اتفاق نظر وجود ندارد، ما در تعریف اصطلاحی از دین به دو گونه اندیشه اشاره می‌کنیم:

۱. اندیشه اسلامی درباره مفهوم اصطلاحی دین.
۲. اندیشه دانشمندان غربی درباره تعریف اصطلاحی دین.

#### الف) اندیشه اسلامی

تعریف و مفهوم اصطلاحی در اندیشه اسلامی این است که: «دین یک دستور الهی است که انسان‌های دارای عقل سلیم را با اختیار خودشان به صلاح در حال و رستگاری و فلاح در آینده سوق می‌دهد». دین یک دستور الهی است که در اعتقادات، انسان را به حق و در رفتار و معاملات انسان را به خیر ارشاد می‌کند.

مرحوم علامه طباطبایی در تعریف دین می‌فرمایند: «دین سلسله‌ای از معارف علمی



است که سلسله‌ای از معارف عملی را در پی دارد که جامع آنها را اعتقادات گویند.<sup>۱</sup> در واقع در نظام اسلامی، دین صرفاً یک امر شخصی و فردی و به عنوان رابطه درونی و خصوصی فرد با معبود و خالق خویش به حساب نمی‌آید، بلکه مجموعه عقاید و مبانی فکری و اصولی است که نظام جامعه‌ای را تشکیل می‌دهد و آمیخته‌ای از روابط و مسائل فردی و ضوابط اجتماعی است.

### ب) اندیشه دانشمندان غربی

دانشمندان غربی نیز در مورد مفهوم اصطلاحی دین اتفاق نظر ندارند. برای نمونه چند تعریف ارائه می‌شود:

۱. سیسرون در کتاب «دیباچه قوانین» می‌گوید: «دین آن ریسمانی است که انسان را به خدا می‌رساند».
۲. کانت در کتاب «دین در حدود عقل» می‌گوید: «دین ادراک واجبات و وظایفمان از این حیث که مائم به اوامر الهی است می‌باشد».
۳. پدر شاتل در کتاب «قانون انسانیت» می‌گوید: «دین مجموعه واجبات و تکالیف مخلوقات نسبت به خالق و واجبات انسان نسبت به خدا، و واجبات انسان نسبت جامعه و واجبات انسان نسبت به خودش می‌باشد».
۴. اسپنسر در خاتمه کتاب «اصول اولیه» می‌گوید: «ایمان به قدرتی که تصور نهایت زمانی و مکانی آن ناممکن است، عنصر و عاملی اساسی در دین است».
۵. تایلور در کتاب «مدنیات ابتدایی» می‌گوید: «دین ایمان به موجودات و کائنات روحی است».
۶. ماکس میلر در کتاب «ایجاد و رشد دین» می‌گوید: «تلاش برای تصور چیزی که تصو آن ممکن نیست و تعبیر از چیزی که تعبیر از آن ممکن نیست را دین گویند، دین نظر و نگاه به لانهایی است».
۷. میشل مایر در کتاب «تعالیم اخلاقی و دینی» می‌گوید: «دین مجموعه عقاید و وصایایی است که باید ما را در رفتارمان نسبت به خدا و مردم و خودمان توجیه کند».
۸. سالومن ریناک در کتاب «تاریخ کلی دیانات» می‌گوید: «دین مجموعه پرهیزهایی است که مانع آزادی مطلق تصرفات ما است».

۱. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۴۲.

۹. امیل دورکیم در کتاب «صور اولی حیات دینی» می‌گوید: «دین مجموعه به هم پیوسته‌ای از اعتقادات و اعمالی است که به چیزهای مقدس تعلق می‌گیرد. اعتقادات و اعمالی است که تبعیت آنها موجب وحدت معنوی می‌شود که به بدان ملت گفته می‌شود».

این بود نمونه‌هایی از تعاریف دانشمندان غربی نسبت به دین، تک تک این تعاریف خود مناقشات و اشکالاتی را در بر دارد، لیکن اجمالاً می‌توان گفت:

فرق بین انقیاد دینی و غیر دینی این است که، همه ما معنای شرف و آبرو و آزادی و کرامت و... را محترم می‌شماریم و تقدیس می‌کنیم و همه ما انقیاد و اطاعت قهری قوانین هستی و نسنن ثابتی که نه توان نقض آنها را داریم و نه توان تبدیل آنها را درک می‌کنیم، ولی اولاً: چیزی که متدین محترم می‌شمارد و مقدس می‌داند از سنج این معانی عقلی مجرد نیست، چون متدین آن حقیقت خارج از چهارچوب اذهان را تقدیس می‌کند.

ثانیاً: این مقدس متدین برای هر ذاتی نیست، بلکه برای ذاتی است که صفات خاصی را دارا است. مهم‌ترین صفات آن این است که در تحت حس متدین واقع نمی‌شود و حتی در تصور او و قوه عاقله او نمی‌گنجد، چون عقل توان درک عظمت آن وجود غیب محض را ندارد.

ثالثاً: این غیبی که ادیان به وجود آن ایمان دارند از جنس طبیعت مادی متأثر و منفعّل نیست، بلکه چیزی دارای قدرت فعال و مؤثر است که در تصرفات خود اسلوب و روش خاصی غیر از تصرفات عالم ماده و حتی عالم عقول دارد.

رابعاً: این قدرت محیط مدبّر در عین حال که مادی و از جنس طبیعت نیست، چیزی جدای از این عالم نیست، بلکه متدینین معتقدند که آن وجود برتر اتصال معنوی با عالم و آدم دارد.

بنابراین، آن چه غربی‌ها به عنوان دین ارائه دادند، نمی‌تواند دین متصور نزد متدین‌ها را تبیین نماید.

در خاتمه تعریف، مفهوم و معنای دین به آنچه خود دکتر محمد عبدالله دراز متذکر شده‌اند توجه می‌کنیم ایشان از دو حیث و دو دید به تعریف دین می‌پردازند: (۱) از دید حالت نفسانی؛ (۲) به عنوان یک حقیقت خارجی.

اما از دید حالت نفسانی می‌گویند: «دین اعتقاد به وجود ذات یا ذات‌های غیبی علوی است که دارای شعور و اختیار است و صاحب تصرف و تدبیر شئون انسان است. اعتقادی که انسان را وادار به مناجات به آن ذات برتر با ترس و امید و در خضوع و تمجید

می‌کند، به عبارت کوتاه‌تر، دین ایمان به ذات الهی است که سزاوار طاعت و عبادت است» اما از دید حقیقت خارجی می‌گوید: «دین مجموعه‌ای از سنت‌ها و مذاهب نظری است که صفات آن قدرت الهی را تبیین می‌کند و مجموعه‌ای از قواعد و دستورهای عملی است که راه عبادت آن قدرت الهی را رسم می‌کند».

### فصل سوم: برخورد اعلامیه حقوق بشر با مسئله دین

متأسفانه تنظیم کنندگان مواد اعلامیه حقوق بشر در نفی مسئله تبعیض «مذهب» را در کنار نژاد، رنگ، جنس، و ملیت قرار داده و اعتقاد مذهبی را هم مثل موارد اشاره شده عامل تبعیض و برتری طلبی و از بین برنده حقوق انسانی قلمداد کرده‌اند.

در موادی از اعلامیه حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، این برخورد غیر منصفانه، بلکه خصمانه را نسبت به دین نشان خواهیم داد.

در ماده ۲ اعلامیه حقوق بشر می‌خوانیم:

«هر کس می‌تواند بدون هیچ گونه تمایز، مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و هم چنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه‌ها حاضر ذکر شده است بهره‌مند گردد...».

در ماده ۱۶ اعلامیه مزبور می‌خوانیم (بند ۱):

«هر زن و مرد بالغی حق دارند بدون هیچ گونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت، یا مذهب با هم دیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده دهند...».

آنها مذهب را در نظام با اهمیت خانواده نیز عاملی ناچیز، بلکه بی اثر قلمداد کردند و حال آن که مذهب واحد زن و شوهر از مؤثرترین عوامل استحکام و شکوفایی خانواده است.

در مواد ۲، ۴ و ۲۶ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز چنین برخوردی صورت گرفته است برای نمونه ماده ۲۶ میثاق می‌گوید:

«کلیه اشخاص در مقابل قانون مساوی هستند و بدون هیچ گونه تبعیض استحقاق حمایت بالسویه قانون را دارند. از این لحاظ قانون باید هر گونه تبعیض را منع و برای کلیه اشخاص حمایت مؤثر و مساوی علیه هر نوع تبعیض خصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقاید سیاسی و عقاید دیگر... تضمین کند».

این گونه بی مهری نسبت به دین پذیرفته نیست؛ زیرا آنان برای دین جایگاهی قائل

نشده‌اند، بلکه به کلی عامل دین را در احقاق حقوق بشر نادیده گرفته‌اند، حال آن که فقط در سایه دین است که احقاق حق بشر می‌شود و بشر می‌تواند به آرامش و امنیت برسد.

#### فصل ۴: چرا پای‌بندی به دین باید مورد لحاظ حقوق بشر قرار گیرد؟

بدون پای‌بندی به دین زندگی سعاتمندانه امکان ندارد. دین است که استعدادهای درونی انسان را روی اصول درستی پرورش می‌دهد. قوانین جامع که بر آورنده تمام نیازمندی‌های جسمی و روحی او است برایش تشریح می‌کند و غرایز و میل‌های آدمی را تعدیل می‌نماید، ملکات فاضله اخلاقی و افکار عالیه انسانی را در او تقویت می‌کند و به طور کلی او را یک انسان کامل بار می‌آورد.

#### فصل ۵: به چه دینی باید پای‌بند بود؟

به طور کلی دینی صحیح است که استعدادهای همه جانبه بشر را مورد توجه قرار دهد و تمام زوایای زندگی انسان را ملاحظه کند و با عقل سلیم تناقضی نداشته باشد و حیات معنوی و مادی را در نظر داشته باشد. ما مدعی هستیم که اسلام تنها آیینی است که می‌تواند نیازهای همه جانبه انسان را تأمین کند.

#### فصل ۶: مصداق دین کامل و امتیازات آن

از نظر ما دین کامل تنها اسلام است و در آیات شریف قرآن نیز به آن اشاره شده است: <sup>۱</sup> در این جا مناسب است به نمونه‌هایی از امتیازات دین مبین اسلام پرداخته شود:

امتیاز اول: اسلام، احترام شایسته‌ای برای عقل قائل شده است تا جایی که آن را یکی از دلایل چهارگانه حصول و تحصیل احکام شرع شمرده است، نیز در قرآن می‌خوانیم: **لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ**؛ اگر اجابت می‌کردیم یا تعقل می‌کردیم از اصحاب دوزخ نمی‌بودیم.

و در روایتی از حضرت کاظم (ع) رسیده است که: یا هشام ان لله على الناس حجتين، حجة ظاهرة و حجة باطنه فاما الظاهرة فالرسول و الائمه و اما الباطنة فالعقول؛ ای هشام خدا بر مردم دو حجت و دلیل دارد: حجت و دلیل ظاهری که انبیا و ائمه اطهار (ع) هستند و حجت و دلیل باطنی و درونی که عقول می‌باشند.

۲. الملک (۶۷) آیه ۱۰.

۱. إِنَّ الْيَتِيمَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَيْسَلُ (آل عمران (۳) آیه ۱۸).

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۶۱.

در جای دیگر از حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده که فرمود: لادین لمن لامرؤة له و لامرؤة لمن لاعقل له<sup>۱</sup>؛ کسی که عقل ندارد مروت ندارد و کسی که مروت ندارد دین ندارد.

امتیاز دوم: دعوت به وحدت و توحید، چنان که قرآن می‌فرماید: واعتصموا ببجبل الله جمیعاً ولا تفرقوا؛ به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید. توحید ناب جز در سایه اسلام محقق نیست.

امتیاز سوم: در دین اسلام میزان فضیلت تنها پرهیزگاری است، قرآن در این زمینه می‌فرماید: يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ ای مردم ما شما را از مرد و زن خلق کردیم و شما را ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، با فضیلت‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.

امتیاز چهارم: در دین اسلام هر کس مسئول عمل خویش است. قرآن می‌فرماید: وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ؛<sup>۲</sup> برای انسان جز آن چه خود سعی و تلاش می‌کند نیست.

امتیاز پنجم: جمع بین آخرت و دنیا، چنانچه در قرآن آمده است: وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ؛<sup>۳</sup> با آن چه خدا به تو داده است سرای آخرت را طلب کن و نصیب خود را از دنیا فراموش نکن و همان طور که خدا به تو احسان کرده است تو نیز احسان کن و در زمین فساد مکن که خدا فسادکنندگان را دوست ندارد.

نیز در این زمینه روایتی در وافی نقل شده است که می‌فرماید: کن للدنيا كأنك لعيش ابداً وكن للآخرة كأنك تموت عذاً<sup>۴</sup>؛ برای دنیا آن گونه باش که گویا تا ابد زنده خواهی بود و برای آخرت آن گونه باش که گویا فردا خواهی مرد.

امتیاز ششم: دعوت به دانش و فرهنگ در این باره نیز روایات مشهور و معروفی وجود دارد که ذیلاً به چند نمونه اشاره می‌شود:<sup>۵</sup>

طلب العلم فريضة على كل مسلم؛ دانش جویی بر هر مسلمان واجب است.

اطلبوا العلم من المهد الى اللحد؛ زگهواره تا گو دانش بجوی.

۲. حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

۱. کافی، ج ۱، کتاب عقل و جهل.

۵. وافی جزء دهم، ص ۹.

۴. فصوص (۲۸) آیه ۷۷.

۳. نجم (۵۳) آیه ۴۰.

۶. ابن‌گونه روایات عمدتاً در بحث علم و جهل کافی یا کتب آداب متعلمین آمده است.

الحکمة ضالة المؤمن اینما و جدھا طلبھا؛ حکمت گمشده مؤمن است هر جا بیابد، آن را فرا می‌گیرد.

انظروا الی ما قال و لاتنظروا الی من قال؛ به گفته توجه کنید نه به گوینده.

امتیاز هفتم: لزوم برقرای عدالت. و لقد ارسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط؛ ما رسولانمان را با دلایل گویا فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم عدالت را اقامه نمایند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ لِلّٰهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓى اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى؛ ای کسانی که ایمان آوردید برای خدا شاهد و بر پا کننده قسط و عدل باشید و سرزنش قومی شما را وادار نکند که عدالت نورزید، عدالت بورزید که نزدیک تر به تقوا است.

امتیاز هشتم: داشتن سیستم اقتصادی کامل. اسلام در عین حال که در آیین خود بسیار به مالکیت فردی احترام گذاشته است، راه‌هایی را هم برای جلوگیری از تمرکز سرمایه ارائه داده است. در مورد مالکیت فردی فرموده است:

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوْا اَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموال خود را نزد خود و در بین خود به باطل نخرید مگر این که تجارتي از روی تراضی هم داشته باشید.

هم چنین پیامبرگرامی اسلام در حدیث معروف خود فرموده است:

یا ایها الناس ان و ما انکم و اموالکم علیکم حرام...؛ ای مردم خون‌ها و اموالتان بر یکدیگر حرام است.

راه‌هایی را که اسلام برای جلوگیری از تمرکز سرمایه و ثروت ارائه داده است دو قسم است. ۱. راه اخلاقی؛ ۲. راه قانونی.

راه اخلاقی مسئله انفاق فی سبیل الله است که در قرآن می‌فرماید: لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون؛<sup>۵</sup> به نیکویی نخواهید رسید جز این که آن چه که دوست دارید ببخشید.

وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ؛

۱. حدید (۵۷) آیه ۱۵۹. ۲. مانده (۵) آیه ۸. ۳. نساء (۴) آیه ۲۹.

۴. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۶۰۳. ۵. آل عمران (۳) آیه ۹۲.

۶. توبه (۹) آیه ۳۵.

کسانی که طلا و نقره را ذخیره می‌کنند و آنها را در راه خدا نمی‌بخشند به عذاب دردناک بشارت ده.

و اما راه قانونی که اسلام برای جلوگیری از انباشت و تمرکز ثروت و سرمایه اتخاذ کرده است عبارت است از همان مالیات‌های اسلامی مانند:

الف) زکوة؛

ب) خمس؛

ج) انفال و اموال مجهول‌المالک...

امتیاز نهم: دارا بودن عالی‌ترین دستورات اخلاقی: حضرت رسول اکرم در ابتدای بعثت خود فرمود: بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛<sup>۱</sup> برای تتمیم مکارم و فضایل اخلاقی مبعوث شدم. که خود این حدیث شریف دارای ظرایف و نکاتی دقیق است که در جای خود باید بحث شود. در قرآن آیاتی وجود دارد که گویای این مطلب است، بلکه می‌توان مدعی بود که سرتاسر قرآن درس اخلاق است و این بر کسی که با قرآن کریم انس داشته باشد پوشیده نیست.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا؛ کسی که نفس خود را تزکیه نمود سعادتمند شد و کسی که نفس خود را به دسیسه انداخت نا امید شد.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ او کسی است که در میان بی سوادان رسولی از خودشان مبعوث نمود که آیات خدا را بر آنها تلاوت می‌کند و آنها را تزکیه و پاک می‌کند و کتاب و حکمت را به آنها می‌آموزد اگر قبلاً در گمراهی آشکار می‌بودند.

در جای دیگر خطاب به پیغمبر می‌فرماید:

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ؛ اگر تو تندخو و سخت دل بودی مردم از گرد تو پراکنده می‌شدند پس از آنها درگذر و برای آنها طلب مغفرت نما.

این بود نمونه‌هایی از امتیازات دین مبین اسلام که به طور خلاصه برشمردیم.

۲. شمس (۹۱) آیه ۸ و ۹.

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۱.

۴. آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

۳. جمعه (۶۲) آیه ۲.

## فصل ۷: علت دین‌گریزی و بی‌اعتنایی به دین

این سؤال مطرح می‌شود که در عین حال که دین مزیت و تأثیر فراوانی در استکمال فرد و جامعه دارد، چرا گروهی به دین توجهی ندارند یا حتی مخالف آنند و این همه نسبت به دین در اعلامیه حقوق بشر بی‌مهری شده است؟ علل عمده بی‌توجهی به دین را به طور اختصار متذکر می‌شویم:

الف) ندانستن حقیقت دین: عده‌ای به واقعیت دین و اثر همه جانبه آن در حیات انسان و جامعه انسانی پی نبرده‌اند و این جهل و نادانی باید از راه اطلاع‌رسانی و تبلیغ صحیح دین مرتفع گردد.

ب) داخل شدن پاره‌ای از خرافات در دین: مشوه کردن چهره حقیقی دین توسط دشمنان یا دوستان نا آگاه، دین را در پرده‌ای از ابهام فرو برده و سبب شده است عده‌ای واقعیت دین را جور دیگری قلمداد نمایند و این خود تلاش همه جانبه دوست داران حقیقی دین را می‌طلبد که هر آنچه خرافه در دین وارد شده است از بین برده و چهره حقیقی دین را از پرده ابهام بیرون آورند.

ج) خراب‌کاری برخی از دین‌داران: این معضل همیشگی متدینین بوده است که اکثریت آنها اعمالشان غیر مطابق با شریعت آنها است و چه بسا به نام دین ضربه به دین می‌زنند و این گونه افراد در جامعه دینی باید شناخته شوند.

د) توسعه علم طبیعی و نفوذ روش حسی که کلیسا بر خوردی تند و خشک و بی‌رحمانه در مقابل آن از خود نشان داد و موجب شد که دانشمندان فکر کنند دین علم زدا است؛ ولی باید توجه داشت که اولاً حساب کلیسای منحرف از دین و علم از مسجدی که خود سر منشأ معرفت و دین است، جدا است.

ثانیاً: دانش طبیعی نیز نوعی دانش است و مورد احترام دین قرار گرفته است. ثالثاً: علوم معنوی از دایره علوم تجربی بیرون است و وحی نوعی از معرفت بشری است. که در حیطه علوم تجربی و طبیعی قرار نمی‌گیرد و این حقیقتی است که نباید بین علوم طبیعی و معنوی خلط شود.

ه) خود باختگی: از عوامل مهمی است که امروزه دامن‌گیر بسیاری از دین‌گريزان می‌شود تا آن جا که تمدن غیر دینی را برای خود راه سعادت و استکمال می‌دانند و دین را با آن همه دقت در رساندن بشر و جامعه بشری به نهایت مقصود نادیده می‌انگارد.



## بخش سوم: آزادی مذهب

در اینجا دو سؤال مطرح می‌شود: اول: آیا اصل معتقد بودن است؛ یعنی آیا انسان‌ها آزادند در این که دارای اعتقادی باشند یا در این دنیا بدون اعتقاد زندگی کنند؟ در پاسخ می‌توان گفت انسان اصلاً نمی‌تواند بدون اعتقاد زندگی کند، در واقع مجبور است به این که معتقد باشد. استاد جعفری در این مورد می‌گوید: بدان جهت که بشر نمی‌تواند ضرورت و یا شایستگی مبانی کلی زندگی خود را هر اندازه هم روشن باشد بدون «چنین باید» و یا «چنین شاید» بپذیرد، مجبور است درباره آن مبانی معتقد باشد.<sup>۱</sup> سؤال دوم این است که آیا انسان‌ها آزادند در این که همه عمر در حال پذیرش یک عقیده و رها کردن عقیده‌ای دیگر به سر برند؟ در پاسخ باید گفت که انسان همواره در حال رشد است و در این مسیر حقایقی برای او آشکار می‌شود. چه بسا به عقیده‌ای معتقد بود، لیکن ره‌گشای او نبوده است و با استدلال منطقی تبدیل و تغییری در آن حاصل می‌کند، ولی وقتی عقیده‌ای برای او برهانی و منطقی است و مسیر حق رشد و تکامل او است، نمی‌تواند از آن انتقال یابد.

بیان علامه جعفری در این باره چنین است: «با توجه به این حقیقت که تبدل و تجدد عقیده به جهت دگرگونی‌های فکری و تغییرات روانی امری است طبیعی اگر دگرگونی‌ها و تغییرات مزبور مستند به حقایق عالی‌تر باشد دلیل رشد روحی انسان است، اما عقاید انسانی که بشر را در مسیر «حیات معقول» قرار می‌دهند اگر چه همواره باید با خرد و منطقی سلیم مورد اندیشه و تقویت و معرفت جدید قرار بگیرند. قابل زوال نیستند».<sup>۲</sup>

## فصل ۱: آزادی مذهب در اعلامیه جهانی حقوق بشر

اعلامیه جهانی حقوق بشر در دو ماده مسئله آزادی مذهب را عنوان کرده است: ماده هجدهم: «هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و هم‌چنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان می‌باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است، هر کس می‌تواند از این حقوق منفرداً یا مجتمعاً به طور خصوصی یا به طور عمومی برخوردار باشد».

ماده نوزدهم: «هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از

۱. محمدنقی جعفری، حقوق بشر، ص ۴۰۲ به بعد.

۲. همان.

داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن، به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.

در توضیح این دو ماده می‌توان گفت که: آزادی مذهب یکی از اشکال آزادی عقیده و به طور کلی آزادی فکر و وجدان است. آزادی وجدان، یعنی امکان پیوستن به یک فکر و یا ایمان یا مذهب و یا پیوستن به آن در کمال آزادی همان گونه که در آئینه وجدان به عنوان حقیقت نقش می‌بندد. هر مذهب بر اساس آن چه که در تبیین مفهوم دین گفتیم، شامل دو عنصر است:

۱. اعتقاد به نوعی جهان‌بینی دربارهٔ آفرینش در رابطه بین فرد و خدا و اصولی که بیش‌تر ما با وراء الطبیعه پیوند می‌خورد.

۲. انجام برخی مراسم و فرایض مذهبی و اجرای احکام شریعت و تبلیغ آن، احکامی که غالباً ناظر بر روابط افراد با یکدیگر یا با اجماع است و غالباً از حدود آزادی عقیده فراتر می‌رود و تمام نظم جامعه را در بر می‌گیرد.

بنابر مطلب مذکور اعلام آزادی مذهب برای فرد متضمن دو آزادی به شرح زیر است:

اول: آزادی داشتن و یا پذیرفتن یک مذهب، یعنی شخص بتواند آزادانه و به طور آشکار یا در خفا معتقدات مذهبی خود را از راه بیان یا نوشته ابزار نماید و هیچ کس مانع آزادی او نشود مادام که مخل نظم عمومی نشود.

دوم: آزادی ابراز مذهب یا معتقدات و انجام مراسم و فرایض مذهبی؛ یعنی شخص بتواند مراسم و فرایض مذهب خود را به گونه‌ای که در اسلام یا هر شریعتی آمده است اجرا نماید و نظم خواسته شده را بین افراد و جامعه برقرار سازد و چون پیروان هر مذهب نسبت به کیش و آیین خود متعصب‌اند و اجرای احکام آن را یک تکلیف الهی می‌شمرند و حاضر به گذشت نیستند، این جا است که احکام مذهب با نظم جامعه برخورد و احیاناً تعارض پیدا می‌کند و قانون‌گذار ناگزیر است که اجرای مراسم و واجبات مذهبی را به گونه‌ای سازمان دهد که مغایر امنیت و نظم عمومی نباشد.

در تمام ادوار تاریخ، دولت‌ها همواره مذهب را به عنوان نیرویی در اجتماع تلقی نموده و در برابر آن سیاستی در پیش گرفته‌اند. این است که ما می‌فهمیم دولت گاهی به پشتیبانی و حمایت از مذهب می‌پردازد و گاهی در برابر آن بی‌طرفی اختیار می‌کند و گاهی آن را یک امر خصوصی تلقی می‌نماید و به جدایی بین سیاست و مذهب قائل

می‌شود تا جایی که خواستار تفکیک مذهب از دولت و مذهب از مدارس می‌باشد.<sup>۱</sup> آزادی مراسم و فرایض مذهبی علاوه بر انجام تشریفات مذهبی شامل آزادی تشکیل مجامع مذهبی، نگهداری معابد و امکته و محل‌های مذهبی، آزادی تعالیم، انتشارات و تبلیغات مذهبی و آزادی مسافرت‌های زیارتی است.

## فصل ۲: آزادی مذهب از دیدگاه غرب

اصولاً غربی‌ها حوزه تجلیات فکری انسان را از زندگی اجتماعی او جدا می‌دانند. به اعتقاد آنان قلمرو حکومت ادیان، تنها عقاید و افکار روحی مردم است و کاری به شئون عملی و اجتماعی زندگی آنان ندارد، لذا هر کسی هر عقیده‌ای ولو خرافاتی‌ترین و فاسدترین آنها را داشته باشد، مادامی که به زندگی اجتماعی و نظام زندگی انسان‌ها ضرری نداشته باشد، دولت‌ها حق انتقاد از آن را ندارند. اساساً بینش مادی این‌گونه است که هر نوع عقیده و عمل و رفتار مشخصی انسان وقتی به افراد دیگر لطمه‌ای وارد نیابد هر چند ناپسند و خرافه و باطل باشد نباید مورد تعرض قرار گیرد و مسئولیتی هم برای خود فرد یا دیگران در جهت تغییر و اصلاح آن احساس نمی‌شود.

به تعبیر دادگاه عالی آمریکا: «روابط انسان با آفریدگارش به دولت ارتباط ندارد، حق گرایش به مذهب مورد انتخاب شخص، متضمن این امر است که فرد در مقابل هیچ‌کس به لحاظ عقیده مذهبی‌اش بازخواست نشود، قانون هیچ موضوعی را به عنوان بدعت و الحاد تلقی نمی‌کند و هیچ اصل کهنی را حمایت نمی‌نماید و هیچ فرقه‌ای را خلاف مذهب نمی‌داند».<sup>۲</sup>

نتیجه قوانین معاصر که احکام خود را بر پایه بهره‌وری مادی مبتنی کرده‌اند، آزادی در امر معارف اصیل دینی از حیث التزام به آن و در امر اخلاق و هر چه جدای از قانون است، شد مراد از آزادی نزد غربی‌ها این است که آزاد از التزام به تقیدات دینی و اخلاقی باشند. به تعبیر قرآن کریم:

بل یرید الانسان لیفجر امامه؛ انسان می‌خواهد جلو راه او باز باشد. یعنی مانعی سر راه تمایلات و هوس‌های او وجود نداشته باشد و التزام به دین مانع هواهای نفسانی انسان است.

۱. سینم لاینک.

۲. مفاد جنبه‌های قضائی آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در ایالات متحده آمریکا نوشته Kannth.w.Green.

ترجمه نصرالله اردلان، مجله کانون، شماره ۹۷، ص ۸۴.

### فصل ۳: آزادی مذهب از دیدگاه اسلام

آزادی در داشتن آرا و نظریات علمی، فلسفی و دینی؛ چون غرض از خلقت، استکمال آدمیان است و این استکمال جز به افعال اختیاری قابل حصول نیست، اصل این است که انسان‌ها در همه فعالیت‌های درونی و بیرونی خود، آزاد باشند، در غیر این صورت استکمال اختیارات حاصل نخواهد شد و این نقض هدف آفرینش است.

به تعبیر استاد مصباح یزدی: «اصل این است که آدمی را در هر سه زمینه اعتقادات، اخلاق و اعمال آزاد بگذارند و هیچ امری را بر وی تحمیل نکنند».<sup>۱</sup>

پس بر همه قوانین موضوعه این اصل باید حاکم باشد، تا آنجا که با حق الهی و حق جامعه تعارضی ندارد همه انسان‌ها آزاد باشند، یعنی هیچ انسانی برای قبول اعتقاد یا خلق و خو یا عمل خاصی، زیر فشار هیچ نیرویی نباشد. بنابراین، به طریق اولی تفتیش عقاید و تعقیب مجازات انسان به سبب داشتن عقیده‌ای خاص نادرست و ممنوع است. سؤال این است که، آیا از نظر اسلام انسان مجاز است هر نوع عقیده مذهبی را برای خود برگزیند و هیچ مسئولیتی در این خصوص نداشته باشد؟ در پاسخ می‌توان گفت اسلام قبل از هر چیز این اصل مسلم را پذیرفته است که باید با تفکر و تعقل دین را پذیرفت و پذیرش اصل دین در دایره تقلید قرار نمی‌گیرد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانُوا آبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ<sup>۲</sup>؛ وقتی به آنها گفته شود تبعیت کنید از آن چه خدا نازل کرده است، می‌گویند چیزی را که پدران خود را بر آن یافتیم تبعیت می‌کنیم، آیا مگر پدران آنان نبودند که هیچ چیز را تعقل نمی‌کردند و هدایت نمی‌شدند.

این آیه شریفه تبعیت از دین آبا و اجدادی بدون تعقل را سخت سرزنش کرده است. بنابراین، اسلام این حق و امتیاز بزرگ را برای بشر قائل است که اصولاً قبول دین و تسلیم به شریعت وقتی معتبر است که بر اساس عقل و استدلال منطقی باشد و تبیین دین و شریعت برای انسان به مرحله قابل قبولی رسیده باشد. عقلایی بودن دین و مبانی و مفاهیم و تعالیم آن بالاترین حق و امتیاز و کرامتی است که اسلام و ویژگی اعطای آن به انسان را دارد. إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا<sup>۳</sup>؛ ما انسان را به راهش هدایت کردیم و او یا شاکر است (و آن راه را طی می‌کند) یا کافر است (و از طی آن مسیر سرباز می‌زند).

۲. بقره (۲) آیه ۱۶۹.

۱. جزوه حقوق و سیاست، ج ۲، ص ۱۹۶۷.

۳. انسان (۷۶) آیه ۳.

فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ<sup>۱</sup>؛ هر کس خراست ایمان می آورد و هر کس خراست ایمان نمی آورد و کافر می شود.

استاد محقق داماد می گوید: «یکی از افتخارات مسلمین که روشنفکران غرب نیز به آن معترفند ابداع دانش مقایسه ادیان با علم دین شناسی تطبیقی است، چون قبل از اسلام همه ادیان هم دیگر را نفی می کردند جز اسلام که هم از بعد نظری و هم از بعد و موضع عملی بر خلاف رویه دیگر ادیان بود.<sup>۲</sup>

اسلام همه ادیان را به مناظره استدلالی دعوت می نماید در عین حال که خود را دین برتر می داند. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ<sup>۳</sup>؛ دین نزد خدا فقط اسلام است.

اسلام مذهب را تنها یک امر تشریفاتی نمی داند، بلکه دین را مشکل گشای همه شئون زندگی انسان ها می داند، لذا همان سان که به امور اجتماعی آنان توجه دارد، به افکار و عقاید آنان نیز نظارت دارد. بنابراین، در عین حال که اسلام به مردم آزادی عقیده می دهد و پیروان مذاهب آسمانی را در اجرای مراسم مذهبی آزادی گذارد، از اظهار عقاید خرافی و اجرای مراسم آن جلوگیری می کند. در عین حال اسلام کسی را تنها به جرم داشتن عقیده خرافی و نادرست نمی کشد.

اسلام پا را از این هم فراتر نهاده و تحمیل عقیده بازور و اجبار و اکراه را مجاز نمی داند.

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ<sup>۴</sup>؛ اکراه و اجبار در دین اصلاً وجود ندارد، هدایت از گمراهی مشخص و آشکار است. در جای دیگری می فرماید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَقَانَتْ نُكْرَهُ النَّاسِ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ<sup>۵</sup>؛ و اگر خدا می خواست همه کسانی که روی زمین بودند ایمان می آوردند. آیا تو مردم را مجبور می کنی که مؤمن شوند.

وَقُلْ لِلدِّينِ أَوْتَوْا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيَّةِينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ<sup>۶</sup>؛ به اهل کتاب و بی سوادان بگویم اسلام آورید اگر اسلام آوردند هدایت شدند و اگر پشت کردند تو فقط وظیفهات تبلیغ است و خدا دانای به

۱. کهف (۱۸) آیه ۲۹.

۲. مقاله اسلام و دعوت ادیان به رعایت حق کرامت، نشریه دانشکده حقوق، شماره ۲۷.

۳. آل عمران (۳) آیه ۱۹. ۴. بقره (۲) آیه ۲۵۶. ۵. بونسر (۱۰) آیه ۹۹.

۶. آل عمران (۳) آیه ۲۰.

بندگان است.

مرحوم علامه طباطبایی در بیان آیه شریفه «لا اکراه فی الدین»<sup>۱</sup> می‌فرماید: «این جمله نفی دین اجباری است، چرا که دین سلسله‌ای از معارف علمی است که به دنبال آن سلسله‌ای از معارف عملی می‌آید که جامع آنها اعتقادات است و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه و اجبار در آنجا حکومت ندارد، چرا که اکراه در اعمال ظاهری و افعال و حرکات بدنی مادی مؤثر، اما اعتقاد قلبی علل دیگری از سنخ اعتقاد را دارد و «لا اکراه فی الدین» اگر قضیه خبری باشد حاکی از این است که اکراه در دین و اعتقاد راه ندارد و اگر حکم تشریحی باشد که شاهدش جمله «قد تبین الرشد من الغی» می‌باشد نهی از این است که تحمیل بر اعتقاد و ایمان شود.

همان طور که ملاحظه می‌شود اسلام دین را حتی در مرحله اول قبل از تشریح اکراه‌پذیر نمی‌داند چه رسد به مرحله تشریح که بخواهد اجبار و اکراه به پذیرش دین نماید.

### بخش چهارم: آزادی مذهب و ارتداد

همان گونه که در فصل سوم از بخش سوم گذشت، اسلام گرویدن به دین را از روی تقلید و بدون تعقل مذموم دانسته و خواسته است با یقین و استدلال منطقی وارد دین شوید و هیچ کس را مجبور به پذیرش دین نکرده است.

رفتار پیامبران و دعوت کنندگان به دین حق همواره این بود که با منطقی و برهان نظر خو را تبلیغ کنند و هرگز در مقام تحمیل عقیده یا نفی عقیده مردم به زور بر نیامدند، به عکس فشار و اذیت و آزار و عدم تحمل عقیده همواره از ناحیه مخالفین پیامبران و منادیان توحید و به خصوص پیامبر اسلام و پیروان او وارد می‌آمد.

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ<sup>۲</sup>؛ با حکمت و موعظه نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با نیکوترین دلیل با آنها مجادله کن که خدای تو داناتر است به کسی که از راه او گمراه شده و او داناتر است به هدایت یافتگان.

اسلام در عین حال که قبل از پذیرش، دعوت به تعقل و تأمل فرموده است و پذیرش دین را آزاد گذاشته است، بعد از این که انسان اسلام را از راه تعقل و استدلال منطقی

۱. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۳۲.

۲. نحل (۲۷) آیه ۱۲۷.

پذیرفت، مجاز نیست از این دین خارج گردد و مرتد شود. سؤال این است که اسلام که انتخاب دین را آزاد قرار داده، چرا خروج آزادانه از آن را تجویز نکرده است؟ آیا این واقعیت که ارتداد مستوجب عقوبت است با اصل آزادی عقیده مغایر نیست؟ ماده هجدهم و نوزدهم اعلامیه حقوق بشر که بدان اشاره شد مستقیماً ناظر است به احکامی که در همه ادیان الهی عموماً و در اسلام خصوصاً راجع به ارتداد بازگشت از دین وجود دارد. اینان در برابر احکام ارتداد موضع منقی دارند و معتقدند که هر شخص مجاز است که از دین خود دست بردارد و کیش نو بپذیرد. ما قبل از پرداختن به پاسخ به این مسئله به جا است مختصری با ارتداد و اقسام آن و احکام هر قسم آشنا شویم.

### فصل ۱: اقسام مرتد و احکام آن<sup>۱</sup>

مرتد کسی است که از اسلام خارج شده است و کفر را اختیار نموده باشد. مرتد بر دو قسم است:

(۱) مرتد فطری

(۲) مرتد ملی

مرتد فطری؛ کسی است که یکی از پدر و مادرش در حال انعقاد نطفه او مسلمان بوده باشند و او خود بعد از بلوغ اظهار اسلام کرده و بعد از مدتی از اسلام خارج شود. مرتد ملی؛ کسی است که پدر و مادرش در حال انعقاد نطفه اش کافر بوده باشند و او خود بعد از بلوغ اظهار کفر کرده و بعد از مدتی اظهار اسلام کند و دوباره کافر گردد. مرتد فطری اگر مرد باشد، زنش از او جدا می شود و اموالش بین ورثه او تقسیم می گردد و توبه اش اثری ندارد، و اگر زن باشد از شوهرش جدا می شود و عده نگه می دارد و توبه اش پذیرفته می شود و اموال او در تحت مالکیت او باقی است. مرتد ملی چه زن باشد چه مرد، اموالش تحت مالکیت او باقی است و زن و مرد از هم جدا می شوند.

مرتد فطری مرد کشته خواهد شد و مرتد فطری زن و نیز مرتد ملی چه زن باشد چه مرد توبه داده می شوند، اگر توبه کردند رها می شوند و الا کشته خواهند شد. نکته ای که در این جا از اهمیت زیادی برخوردار است این است که فرزند مسلمان اگر

۱. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۶۶.

بالغ شد و اظهار اسلام کرد دوباره کافر شد ارتداد او فطری است و الا اگر بعد از بلوغ کفر را اختیار کرد مرتد خوانده نخواهد شد و این مسئله خود حلال مشکلاتی است که بعداً بدان‌ها توجه می‌شود.

## فصل ۲: تعارض ارتداد و آزادی مذهب

حال که مختصری با ارتداد آشنا شدیم به پاسخ سؤالی که در مقدمه بخش چهارم عنوان کردیم، می‌پردازیم.

سؤال این بود که اگر آزادی عقیده از نظر اسلام محترم است چرا آزادی تغییر مذهب را اجازه نمی‌دهند و کسی که بعد از اسلام کافر شود، کیفر او را قتل قرار داده است؟

### پاسخ اول:

فلاسفه غرب می‌پندارند که هیچ قانونی نمی‌تواند انسانی را به مرگ و نیستی محکوم کند، حتی اگر آن انسان مرتکب قتل و جنایت شده باشد، اما از دیدگاه اسلام می‌توان کسی را که قتلی و جنایتی نکرده است صرفاً بدین سبب که بر خدای متعال و مقدسات دینی و مذهبی و اسائه ادب داشته است به مرگ محکوم کرد، چرا که به حق الهی تجاوز کرده است.

حقوق دانان دنیا اگرچه چنین کاری را زیر پا گذاشتن حقوق بشر و چنین قانونی را غیر انسانی می‌انگارند، لیکن اگر بپذیریم که حق الهی (یعنی این که خدای متعال باید عبادت و اطاعت شود) بر همه حقوق فردی و اجتماعی مقدم و حاکم است و یکی از اصولی است که فراتر از جمیع قوانین موضوعه است آن‌گاه تبیین عقلانی قانون مذکور آسان خواهد بود.

درست است که شخصی که علناً به مبارزه با دین و مقدسات دینی برخاسته و بدان توهین روا داشته، از کسی سلب حیات نکرده است، ولی به حق الهی تجاوز کرده و در صدد نقض هدف آفرینش برآمده است.

### پاسخ دوم:

ارتداد در واقع بی حرمتی به آرا و معتقدات مسلمین و تحقیر و توهین آن است. در یک جامعه غیر اسلام نیز اگر شخصی به مقدسات عموم مردم اهانت کند و باورها و ارزش‌های پذیرفته آنان را به بازی و سخره بگیرد به جرم آزدن افراد جامعه و جریحه دار کردن احساسات و عواطف آنان مورد تعقیب و مجازات قرار می‌گیرد.

بنابراین، لگدمال کردن حق جامعه موجب چنان عقوبت‌های سختی است.



### اشکال:

لازمه این پاسخ این است که اگر افراد یک جامعه اسلامی شور و تعصب دینی و غیرت مذهبی خود را آن چنان از دست بدهند که از حمله و اهانت به مقدسات دینی و مذهبی خود چندان دل آزرده و خشمگین نشوند، نباید کسانی را که در چنین جامعه‌ای به این قبیل اعمال دست می‌یازند عقوبت کرد، چون حق مردم بوده و مردم از حق خود گذشته‌اند. این مطلب کاملاً نادرست است، چرا که مرتد حق خدا را پایمال نموده است و فقط خدا است که می‌تواند بگذرد.

### پاسخ سوم:

اگر بر کسی اتمام حجت شده و او حقانیت دین را دریافت و بدان اقرار و اعتراف کرد و آشکارا در حلقه متدینین به دین در آمد و سپس در جامعه‌ای که نظامش مبتنی بر دین است و مشروعیت خود را مستند به دین می‌داند و خدای متعال را منشأ همه حقوق و تکالیف قلمداد می‌کند، علناً از دین خارج شد و با آن به مخالف برخاست، چنین کسی در واقع عمل مخالفت با آن جامعه و آن نظام اجتماعی دینی را برافراشته است. این کار اگر مجاز باشد زمینه بسیار مساعدی به دست دشمنان دین می‌دهد تا عوامل و مزدوران خود را به درون جامعه نفوذ دهند و حیات اجتماعی را به خطر اندازند. انکار و مخالفت دین اگر محدود به درون و باطن شخص شود و مجال ظهور و بروز در عرصه اجتماع نیابد، البته چنین شرور و مفاسدی به دنبال نخواهد داشت و طبعاً با چنان احکام و مجازات‌ها نیز مواجه نخواهد شد.

### پاسخ چهارم:

اثری که تغییر عقیده و مذهب در اذهان عمومی نسبت به اعتباری و نادرستی اسلام خواهد داشت از هر عاملی بیش‌تر خواهد بود و این بزرگ‌ترین ضربه به پیکر دین است، دینی که خود را حق می‌داند و همواره سعی در تکثیر پیروان خود دارد.

### پاسخ پنجم:

غالباً ارتداد محملی است برای تمرد از عادات و رسوم و قوانین؛ یعنی کسانی که فکر می‌کنند با دین داری در محدودیت قرار گرفته‌اند و اگر بی‌دین شوند آزادی بیش‌تر پیدا خواهند کرد خود را از قید التزام به دین می‌رهانند و تقیدات مذهبی را یک باره فراموش می‌کنند.

### پاسخ ششم:

اسلام با فرض احکام ارتداد انسان را دعوت به اسلام می‌کند؛ لذا دعوت می‌کند که با

فکر و اندیشه و یقین، دین اسلام را بپذیرید تا حجت بر شما تمام شود و وقتی پذیرفتید این را بدانید که از آن خارج نخواهید شد.

ممکن است سؤالی این جا مطرح شود که حکم ارتداد مرتد فطری که به تبعیت از پدر و مادر مسلمان مسلمان شده است نه با تعقل و تفکر و اندیشه، ظالمانه است. جواب این که همان گونه که در فصل اول این بخش مطرح شد، فرزندان مسلمان بعد از بلوغ اگر از روی اختیار و اندیشه اسلام اختیار کرد و بعد از مدتی کافر شد مرتد فطری خواهید بود نه به صرف تبعیت از پدر و مادر.

### بخش پنجم: جهاد ابتدایی و آزادی مذهب

سؤال اساسی در این بخش این است که: آیا جهاد اسلامی به منظور تحمیل عقیده است؟ ماک دونالد در جمله‌ای می‌گوید: «وظیفه دینی هر فرد مسلمان است که اسلام را با شمشیر و زور انتشار و گسترش دهد».<sup>۱</sup> همان طور که ملاحظه می‌شود جوامع غربی سعی دارند اسلام را دین شمشیر و زور و اجبار معرفی نمایند و چهره‌ای مخوف از این دین عزیز به جوامع بشری عرضه کنند.

در پاسخ به سؤال فوق الذکر باید جایگاه جهاد در اسلام روشن شود.

### فصل ۱: جایگاه جهاد در اسلام

دوران ظهور اسلام و تثبیت آن به سه دوره تقسیم می‌شود:  
دوره اول: ابتدای ظهور اسلام و دعوت مردم به سوی توحید، که مسلمین در راه عقیده سختی‌های زیادی کشیدند، در این دوران روش اسلام برای دعوت مردم توجه دادن به تفکر در عالم خلقت و بیدار کردن فطرت بود. در این دوران قرآن، مسلمین را به خود داری از جنگ و درگیری و صبر بر اذیت‌ها در راه خدا امر می‌کرد.

لکم دینکم ولی دین؟ دین شما برای شما و دین من برای من.

واصبر علی ما یقولون؟<sup>۲</sup> بر آنچه می‌گویند صبر کن.

دوره دوم: گسترش اسلام و دعوت به آن و آغاز جنگ‌های پیامبر(ص)؛ در این دوران

۲. کافرون (۱۰۹) آیه ۶.

۱. روح الدین الاسلامی، ص ۳۶۳.

۳. نساء، (۴) آیه ۷۷ و بقره (۲) آیه ۱۱۰.

بیش‌تر جنگ‌ها حالت دفاعی داشته است. وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ<sup>۱</sup>؛ در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند جهاد کنید و تجاوز نکنید چرا که خدا متجاوزین را دوست ندارد.

دوره سوم: بسط اسلام و تثبیت قدرت حکومت اسلامی؛ می‌شود گفت در این دوران بود که جهاد ابتدایی آغاز شد که به چند دسته تقسیم می‌شود:  
دسته اول: جهاد با مشرکین مکه.

وقاتلوهم حتی لاتكون فتنه و يكون الدين كله لله فان انتهوا فان الله بما تعملون بصير و ان تولوا فاعلموا ان الله موليكم نعم المولى و نعم النصير<sup>۲</sup>؛ با مشرکین بجنگید تا فتنه‌ای وجود نداشته باشد و همه دین برای خدا باشد، اگر دست برداشتند خدا به کار شما آگاه است و اگر پشت کردید بدانید خدا مولای شما است که او بهترین مولا و بهترین نصرت‌دهنده است.

دسته دوم: جهاد با اهل کتاب.

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ<sup>۳</sup>؛ با کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و حرام خدا و رسول را حرام نمی‌دانند و دین حق را اعتقاد ندارند و ملتزم نیستند همان کسانی که اهل کتابند، جهاد کنید تا این که با حالت تحقیر جزیه بدهند.

دسته سوم: جهاد با مشرکین به طور کلی به غیر از اهل کتاب.

فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم؛ مشرکان را هر جا یافتید بکشید.

دسته چهارم: جهاد با مطلق کفار.

قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً<sup>۴</sup>؛ با کافرانی که به شما نزدیکند جهاد کنید و باید در شما درستی و سختی ببینند.

دسته پنجم: جهاد با مشرکانی که نقض عهده کردند.

الَّذِينَ ظَلَمُوا عَهْدِي فَلِي عَذَابٌ أَلِيمٌ وَأُولَئِكَ الَّذِينَ ظَلَمُوا فَجَاءَهُمُ الْبُرْجَانُ وَالْجَارِيَةُ وَمِنْ الْأَنْبِيَاءِ الْمُؤْتَمَرِينَ الَّذِينَ مَدَّ يَدَهُمْ إِلَى الْبُرْجَانِ فَجَاءَهُمُ النَّارُ وَالْجَارِيَةُ تَجْرَأُ عَلَى الْعُنُقِ وَالْجَارِيَةُ عَلَى الْوَعْقِ وَالْغُلَامَةُ عَلَى الْعُنُقِ وَالْأَقْرَبُونَ عَلَى الْوَعْقِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُظْلَمُونَ<sup>۵</sup>؛ آنانی که عهد مرا شکستند، عذاب دردناکی برای آنان است و آنانی که عهد مرا شکستند، آتش و جاریه و از انبیا و مؤمنان که دست خود را به آتش زدند، آتش بر گردن آنان افتاد و جاریه بر گردن آنان افتاد و غلامان بر گردن آنان افتاد و اقربان بر گردن آنان افتاد و آنانی که عهد مرا شکستند، آنانند.

۲. انفال (۸) آیه ۴ و بقره (۲) آیه ۱۹۰.

۱. بقره (۲) آیه ۱۸۶.

۴. نور (۲۴) آیه ۵ و ۳۶.

۳. توبه (۲) آیه ۲۹.

۶. همان، آیه ۱۲ و ۱۳.

۵. توبه (۲) آیه ۱۲۳.

اخلال کردند با سران کفر بجنگید که آنها عهدی ندارند. شاید رها کنند، آیا با قومی که عهدشان را نقض کردند و در اخراج رسول همت و تلاش کردند و همان‌ها ابتدا با شما درگیر شدند نمی‌جنگید. آیا از آنها می‌ترسید. خدا محق‌تر است که از او بترسید اگر ایمان داشته باشید.

## فصل ۲: جهاد تحمیل عقیده نیست

حال که مختصری با جهاد در اسلام آشنا شدیم پاسخ سؤالی که در ابتدای بخش پنجم مطرح کردیم درمی‌یابیم.

آیا اسلام خواسته است با جنگ و قتال و جهاد، دین و عقیده دینی خاصی را بر بشر تحمیل کند؟ پاسخ این است که جهاد تقسیم می‌شود به جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی. در جهاد دفاعی هیچ‌گونه تصور تحمیل عقیده نمی‌رود، چرا که این جهاد دفاع از عقیده است نه جهاد برای تجمیل عقیده. و جهاد ابتدایی هم به معنای مخیر کردن مردم میان پذیرش اسلام یا شمشیر نیست. در این دین مقدس هرگز هرگز گفته نشده که هر کس یا دست را برای بیعت پیش آورد یا گردن را برای شمشیر، جهاد ابتدایی برای باز کردن راه ترویج و اشاعه اسلام و نشر معارف و حقایق دینی و اعلای کلمه الله است، لذا در جهاد، کسانی که آماج حملاتند توده مردم نیستند، بلکه ائمه کفرند که اسلام را دشمن سر سخت منافع دنیوی و خواسته‌های شیطانی خود می‌بینند و از این رو کمر به جلوگیری از گسترش و پیشرفت آن می‌بندند و حتی خیال بر اندازی و نابودی آن را در سر می‌پرورانند. در دیدگاه اسلام اگر اینان که سد راه دین الهی اند از میان برداشته شوند و حکومت و سلطه‌شان سستی گیرد و پایان پذیرد و توده مردم که غالباً فطرت‌های سالم و دست نخورده دارند، دین خدا را با آغوش باز بپذیرا می‌شوند.

بنابراین جهاد ابتدایی را نباید عاملی اجباری برای وادار ساختن انسان‌ها به دین اسلام انگاشت، بلکه باید آن را از میان بردارنده موانع گرایش به دین دانست.

قرآن متذکر می‌شود که اسلام و دین توحید بر اساس فطرت است که اصلاح انسانیت در زندگی دنیا به دست او است.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ

الْقَتِيمَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ! روى خود را به سوى دين يكتناپرستى كن، به همان فطرتى كه خدا مردم را بر آن آفريده است، آفرينش خداى را دگرگونى نيست. اين است دين راست و استوار و قوام بخش، ولى بيشتر مرد نمى دانند.

بنابراين، اقامه اين دين توحيدى و حفظ اساس آن از مهم ترين حقوق مشروع انسانيت است.

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ؛<sup>۱</sup> براى شما از دين چيزى را مقرر كرد كه نوح را بدان سفارش كره بود و نيز آنچه را به تو وحى كرديم و آنچه ابراهيم و موسى و عيسى را به آن سفارش كرديم كه اين دين را بر پا داريد و در آن پراكنندگى و اختلاف مكنيد.

در جاي ديگر قرآن دفاع از اين حق فطرى مشروع و قانونى را حق ديگرى كه آن هم فطرى است، مى داند.

وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْذَمَتْ صَوَامِعُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ؛<sup>۲</sup> اگر مردم هم ديگر را دفع نكنند ديرها و كليساها و كنشتها و مسجدها كه در آنها نام خدا بسيار ياد مى شود ويران مى گرديد و البته خدا كسى را كه او را يارى كند يارى خواهد كرد كه خدا نيرومند و تواناى بى همتا است.

بنابراين، جهاد در واقع دفاع از حق انسانيت است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. روم (۳۰) آیه ۳۰. ۲. شوری (۴۲) آیه ۱۲.

۳. حج (۲۲) آیه ۴۰ و بقره (۲) آیه ۲۵۷.

## منابع

۱. آیتی، حمید، آزادی عقیده و بیان.
۲. امام خمینی، تحریر الوسیله.
۳. جمعفری، محمد تقی، حقوق بشر از دیدگاه اسلام و غرب.
۴. جوادی آملی، عبدالله، فلسفه حقوق بشر.
۵. دراز، محمد عبدالله، الدین.
۶. صفائی، حقوق بشر در اسلام.
۷. طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱، ۲ و ۴.
۸. طباطبائی مؤتمنی، منوچهر، آزادی‌های عمومی.
۹. عمید زنجانی، عباسعلی، تاریخ حقوق بشر در اسلام.
۱۰. قربانی، زین‌العابدین، اسلام و حقوق بشر.
۱۱. محقق داماد، سید مصطفی، اسلام و دعوت ادیان به رعایت حق کرامت.
۱۲. مصباح یزدی، محمد تقی، جزوه حقوق و سیاست.
۱۳. منصوری لاریجانی، اسماعیل، سیر تحول حقوق بشر.
۱۴. مهرپور، حقوق بشر.
۱۵. \_\_\_\_\_، دیدگاه اسلام در مورد آزادی عقیده و بیان.